

بررسی تولید معنا در نظام گفتمانی روایی رمان "و اگر حقیقت داشت" اثر مارک لوی بر اساس الگوی مطالعاتی گرماس

علی عباسی^۱

میترا مرادی^۲

چکیده

گرماس، معناشناس فرانسوی، تلاش‌های فراوانی را جهت ارائه الگویی منسجم بمنظور مطالعه روایت بکار بسته است. به‌زعم وی آنچه در شناخت متون ادبی اهمیت دارد، تحلیل مکانیکی اثر ادبی نیست؛ بلکه باید به بررسی سیر تولید متن تا انتقال و دریافت معنا بپردازیم. در این بررسی برآنیم تا بر اساس الگوی گرماس با تحلیل نشانه‌معناشناسی رمان "و اگر حقیقت داشت" نوشته مارک لوی، رمان‌نویس معاصر فرانسوی، به بررسی نحوه تولید معنا در نظام‌های گفتمانی روایی حاکم بر آن پرداخته و به این سوال اصلی پاسخ دهیم که فرایند روایی تغییر معنا در داستان "و اگر حقیقت داشت" چگونه شکل می‌گیرد؟ همچنین با مطالعه نظام‌های گفتمانی متن قصد داریم مشخص کنیم گفتمان غالب در این داستان از کدام نوع است و چگونه کنش، شوش و جریان‌ات نامنتظر باعث شکل‌گیری گفتمان در رمان "و اگر حقیقت داشت" شده و انواع نظام‌های هوشمند، احساسی و رخدادی را ایجاد کرده‌اند؟ فرضیه اصلی ما این است که مجموعه عواملی از جمله کنش، شوش و جریان‌ات نامنتظر که نظام‌های گفتمانی بر مبنای آنها استوارند، همگی در شکل‌گیری فرایند روایی ایجاد معنا نقش داشته و باعث ایجاد نظامی منسجم در متن می‌شوند. این رمان را به سبب منطق روایی حاکم بر آن می‌توان از دیدگاه نظام‌های گفتمانی هوشمند، احساسی و رخدادی مورد تحلیل قرار داد.

واژگان کلیدی: گرماس - نظام گفتمانی - کنش - شوش - معنا.

دوره چهاردهم شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۱. استاد ادبیات فرانسه-دانشگاه شهید بهشتی
ali-abasi2001@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه-دانشگاه شهید بهشتی
mitra17moradi@gmail.com

مقدمه

منظور از روایت، متنی است که به بیان داستانی می‌پردازد، در حقیقت می‌توان گفت هر متن ادبی که دارای محتوای داستانی و حضور قصه گو است، یک متن روایی محسوب می‌گردد. "روایت‌شناسان به دنبال بررسی این موضوع اند که چگونه معنای یک داستان از ساختار فراگیر آن -لانگ- ریشه می‌گیرد نه از مضمون و محتوای جداگانه هر داستان منفرد." (اخلاقی ۵۳). به عبارت دیگر، هدف اصلی روایت‌شناسی درک مناسبات و نحوه ترکیب درونی متن ادبی است تا از این طریق بتوان به ساختار نهایی یک روایت دست یافت. روایت‌شناسی در واقع در ساختارگرایی ریشه دارد. می‌توان گفت تلاشی است "برای کشف زبان پنهان قواعد و امکاناتی که گفتار روایی را فهم‌پذیر می‌کند." (لاج ۲۵)

از میان نظریه پردازان حوزه روایت‌شناسی می‌توان به تودوروف، ژنت، بارت و پراپ اشاره کرد که هر یک از روش خاصی برای شناخت دست‌ورزبان روایت بهره برده‌اند. این روش‌هایی که بر اساس رویکرد زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی مطرح شده‌اند، هر یک دارای قواعدی هستند که ویژگی‌ها و کاستی‌هایی نسبت به یکدیگر دارند؛ اما از این میان کسی که پا فراتر نهاده، ولادیمیر پراپ است که اثر وی موسوم به "ریخت‌شناسی قصه" سهم بسزایی در پیشرفت‌های نظری در روش‌شناسی روایت‌شناسی داشته است. "پس از پراپ، آلژیرداس ژولین گرماس، معناشناس فرانسوی، با تکمیل نظریه وی، "معناشناسی روایت" را مطرح کرد که در پی روشمندی مطالعه و بررسی متون یا کلام بر اساس مکتب فرانسه، و در خدمت تجزیه و تحلیل گفتمان می‌باشد و در واقع کلیدی برای گشایش درهای متن یا کلام است." (شعیری، مبانی ۴). گرماس سال‌های طولانی عمر خود را به ایجاد نظامی منسجم، استوار، منطقی و با برنامه در راستای تحلیل متن اختصاص داد. "این نظریه به دنبال چگونگی ظهور معنا نه تنها در زبان، که در یک موضوع معناشناسی، بلکه به دنبال کلیت معنایی در همه گفتمان‌هاست." (معین ۱۱۶). "اندیشه گرماس حاصل تلاش وی برای تجزیه و تحلیل و صورت بندی تمام جنبه‌های گفتمان است. او معتقد است نظام از پیش موجود نیست، بلکه باید ساخته یا تدوین شود." (لچت ۲۲۷)

در این بررسی برآنیم تا با تکیه بر الگوی مطالعاتی گرماس به این سوال اصلی پاسخ

دهیم که فرایند روایی تغییر معنا در داستان "واگر حقیقت داشت" چگونه شکل میگیرد همچنین با مطالعه نظام های گفتمانی موجود در متن قصد داریم مشخص کنیم گفتمان غالب در این داستان از کدام نوع است.

فرضیه اصلی ما این است که مجموعه عواملی از جمله کنش، شوش و جریانات نامنتظر که نظام های گفتمانی بر مبنای آنها استوارند، همگی در شکل گیری فرایند روایی ایجاد معنا نقش داشته و باعث ایجاد نظامی منسجم در متن می شوند.

پیشینه تحقیق

در حوزه نشانه معنانشناسی پژوهشگران زیادی به مطالعه آثار ادبی پرداخته اند. دکتر حمیدرضا شعیری مطالعات بسیار گسترده ای در این حوزه داشته است که از آن میان می توان از کتاب "نشانه- معنانشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی" و مقالاتی تحت عناوین "از نشانه شناسی ساختگرا تا نشانه - معنانشناسی گفتمانی"، "بررسی انواع نظام های گفتمانی از دیدگاه نشانه معنانشناسی"، "مبنای نظری تحلیل گفتمان"، "تحلیل نظام بودشی گفتمان: بررسی موردی داستان داش آکل صادق هدایت"، "تحلیل نشانه-معناشناختی فرایند تشخیص در گفتمان ادبی: مطالعه موردی پاچه خیزک نوشته صادق چوبک" یاد کرد. بعلاوه می توان به مقاله صادق رشیدی تحت عنوان "بررسی عوامل کنشی و شوشی و فرایند تنشی گفتمان در دو مجلس از نون والقلم" اشاره کرد، رشیدی در این مقاله در چارچوب مربع معنانشناسی گرماس در مکتب پاریس به بررسی پرداخته است. زهرا جلالی نیز در مقاله ای به "نشانه معنانشناسی نظام های گفتمانی شوشی در "لالایی لیلی" اثر بنی عامری" پرداخته است، مسأله اصلی این مقاله پرداختن به نظام های گفتمانی شوشی در ابعاد حسی- ادراکی، عاطفی و زیبایی شناسی در آن است. فریده داودی مقدم نیز مقاله ای با عنوان "تحلیل نشانه معنانشناسی گفتمان در قصه یوسف" ارائه کرده است که در آن به توصیف و تبیین انواع نظام های گفتمانی در این قصه می پردازد.

خلاصه داستان

خلاصه داستان این است که لورن کلاین پزشک جوانی است که در تابستان ۱۹۹۶ دچار سانحه رانندگی شده و به کمای عمیق فرو می رود. خانواده لورن پس از مدتی از به هوش

آمدن او ناامید می‌شوند و آپارتمان او را اجاره می‌دهند. مرد جوانی که آرشیکت است و آرتور نام دارد به منزل لورن نقل مکان می‌کند تا در آن ساکن شود. آرتور در کمد حمام با شبیح لورن مواجه می‌شود، فقط آرتور است که می‌تواند این شبیح را ببیند. شبیح لورن به او توضیح می‌دهد که در آن سوی شهر در طبقه‌ی پنجم بیمارستان ممور یال در سان فرانسیسکو به دلیل حادثه‌ی تصادف رانندگی به کمای عمیق فرورفته‌است. آرتور که به ماورا چندان اعتقاد ندارد و جز آن چه به واقع وجود دارد را نمی‌پذیرد، در ابتدا این سخنان را باور نمی‌کند اما سرانجام با نشانه‌ها و علائمی که شبیح لورن از خصوصی‌ترین مسائل زندگی آرتور ارائه می‌دهد و با مراجعه به بیمارستان و دیدن بدن لورن، حرف‌های او را باور می‌کند. پس از مدتی پزشکان به مادر لورن پیشنهاد اتانازی می‌دهند تا دستگاه‌های حیاتی را از بدن لورن قطع کنند. آرتور که در این مدت سخت دلباخته لورن شده است تصمیم می‌گیرد با کمک بهترین دوستش پاول جلوی این اقدام را بگیرد به همین دلیل با سرقت یک آمبولانس قدیمی از گاراژ ناپدری پاول و طرح نقشه برای جعل کردن سربرگ‌های بستری و ترخیص بیمارستان، همچنین با سرقت روپوش‌های پزشکی خود را به عنوان یک پزشک جا می‌زند و در زمینه وضعیت جسمانی لورن و مراقبت‌های لازم برای این وضعیت نیز مطالعاتی می‌کند. لورن نیز اطلاعاتی در اختیار وی قرار می‌دهد. به این ترتیب با زحمت فراوان آرتور موفق می‌شود بدن لورن را از بیمارستان خارج کند و آن را به ملکی در کارمل که ارثیه مادری‌اش بود و بیست سال می‌شد که قدم به آنجا گذاشته بود، ببرد. پلیس وارد ماجرا می‌شود و پس از بررسی‌های فراوان بازرس پیلگز خانه‌ای را که بدن لورن در آن مخفی شده است، پیدا می‌کند اما چون حکم تفتیش منزل را ندارد نمی‌تواند این ادعا را اثبات کند. شبیح لورن می‌کوشد آرتور را متقاعد کند تا بدن را به بیمارستان تحویل دهند تا برای آرتور در دسر درست نشود و محکوم به پنج سال حبس نشود. آرتور نمی‌پذیرد اما سرانجام هنگامی که پیلگز برای صرف ناهار و صحبت کردن با آرتور به آنجا آمده بود، شبیح لورن ناگهان در اتاقی را که بدن لورن در آن نگهداری می‌شد، باز می‌کند و پیلگز بدن را روی تخت می‌بیند. آرتور که از تصور کردن دستگاه‌های حیاتی از بدن لورن به شدت اندوهناک است، ماجرا را برای پیلگز شرح می‌دهد و بازرس که در آستانه بازنشستگی است قول می‌دهد بدن لورن را به بیمارستان تحویل دهد و آرتور را دستگیر نکند. آرتور سه ماه پس از آن همچنان با شبیح لورن زندگی می‌کند و آن دو به تفریح و خوش

گذرانی مشغولند. اما یک روز ساعت شش صبح شبخ لورن به تدریج محو می‌شود و همین امر موجب ناامیدی آرتور می‌شود؛ چرا که او گمان می‌کند دستگاه‌های حیاتی را از جسم لورن قطع کرده‌اند و او از دنیا رفته‌است. آرتور روزها در پریشانی و اندوه به سر می‌برد حتی متوجه نمی‌شود که گوشی تلفن کنار دستگاه افتاده است. آرتور به نوعی پوچی می‌رسد. چند روز بعد پاول به سراغ آرتور می‌رود و وضعیت آشفته آرتور را می‌بیند، کمی با او حرف می‌زند و گوشی تلفن را سر جای خودش می‌گذارد. ناگهان تلفن زنگ می‌خورد؛ پیلگز است که ظاهراً همه این روزها سعی می‌کرده با آرتور تماس بگیرد تا به او خبر دهد که لورن نمرده بلکه از کما خارج شده است. آرتور سراسیمه به بیمارستان می‌رود، در آنجا با پیلگز و مادر لورن روبرو می‌شود که حالا توسط بازرس از ماجرا خبردار شده است. مادر لورن صمیمانه از آرتور تشکر کرده و خود را مدیون او می‌داند. آرتور به دیدن لورن می‌رود که هنوز قادر به سخن گفتن نیست. پس از ده روز لورن اندکی قدرت تکلم خود را بازمی‌یابد اما آرتور را نمی‌شناسد.

الگوی نشانه‌شناسی روایی گرماس

گرماس با تکیه بر نظریه‌ای که توسط ولادیمیر پراپ در "ریخت‌شناسی قصه" مطرح شد، کوشید تا به یک دست‌ورزبان جهانی برای روایت دست یابد. به عقیده پراپ شخصیت‌های قصه‌های روسی تنوع زیادی دارند لیکن کارکردهای آنها محدود است. وی سی و دو نقش اصلی تعیین کرده که از آنها هفت نقش روایی مشتق می‌شود. بر این اساس می‌توان ترتیب روایی هر قصه را به صورت "کارکردهای شخصیت‌های نمایشی" و کنش‌های وابسته به آن کارکردها مورد تحلیل قرار داد.

گرماس در کتاب "معناشناسی ساختاری" نظریه نشانه‌شناسی روایت را بنا نهاد و در نتیجه این برداشت که ساختار یک داستان با ساختار یک جمله همانند است، به یکی از فرضیات معیار در روایت‌شناسی تبدیل شد. وی هفت نقش روایی پراپ را در قالب سه جفت فاعل/مفعول، فرستنده/گیرنده و یاریگر/حریف کاهش داد. فاعل همان قهرمان پراپ است، مفعول عبارت است از شخص یا شیء مورد جستجو. وی شخصیت یاریگر و بخشنده را در هم ادغام نمود و قهرمان دروغین و حریف را نیز در یک مقوله قرار داد. از دیگر سو گرماس شخصیت گیرنده را نیز وارد فهرست خود نمود، شاید تا حدودی بتوان این شخصیت را معادل شخصیت اعزام‌کننده پراپ در نظر گرفت،

این شخصیت قهرمان را به دنبال چیزی می‌فرستد." به باور گرماس، میان این شش شخصیت، مناسبات خواستن، ارتباط یا پیکار وجود دارد." (خدیش ۶۸-۷۱)

نظام‌های گفتمانی

نظام‌های گفتمانی سه گونه‌اند؛ به این صورت که یا مبتنی بر کنش هستند یا مبتنی بر شوش و یا مبتنی بر جریانی نامنتظر. گونه اول را نظام‌های گفتمانی هوشمند می‌نامند، گونه دوم موسوم به نظام‌های گفتمانی احساسی هستند و نوع سوم نظام‌های گفتمانی رخدادی را تشکیل می‌دهند. در واقع در صورتی که نظام گفتمانی مبتنی بر عملکرد عوامل گفتمانی باشد از اصل کنش پیروی می‌کند، اما اگر مبتنی بر نوع و یا شیوه حضور عوامل گفتمانی باشد از اصل شوش پیروی می‌کند و در صورتی که شاهد جریان‌های غیرمنتظره باشیم با نظام رخدادی مواجهیم. گفتمان محل بروز رفتارهای کنشی و شوشی و گاهی رفتارهای رخدادی است. اساس و مبنای کنش، توانش، و اساس و مبنای شوش، نوع حضور و رابطه عوامل با سایر عناصر پیرامونی، مبنای جریان‌های نامنتظر هم اتفاقات تصادفی یا امور ماورایی است. لذا می‌توان مدعی شد که به منظور شناخت دقیق مسائل حسی، ادراکی و عاطفی موجود در متن باید در مطالعه نشانه معناساختی متون علاوه بر عوامل کنشی، عوامل شوشی را نیز مورد توجه قرار داد.

نتیجه کار گرماس کشف نظامی است که طی فرایند تحلیل متن یا گفتمان پدیدار می‌گردد و از آن تحت عنوان "الگوی زایشی" یاد شده است. "الگوی زایشی وی که از مطالعات پراپ سرچشمه می‌گیرد، الگوی دینامیک است که چگونگی تجدید معنا در داستان را نشان می‌دهد، بر همین اساس گرماس موفق به بنیان‌گذاری نظام گفتمان روایی یا به عبارتی نشانه‌شناسی استاندارد می‌شود." (شعیری نقصان ۵). این نظام بر اساس ویژگی‌های نشانه معنایی حاکم بر روایت به سه دسته کلی: هوشمند، احساسی و رخدادی تقسیم می‌شود. "گرماس سلیس‌تر از همه از کاربردهای روایت‌شناسی در شناخت سازمان‌های پیچیده شناختی دفاع کرده است." (السیسور ۸۳)

آنچه که در این نظام گفتمانی مورد تاکید گرماس واقع شده است معناسناسی روساخت و ژرف ساخت می‌باشد؛ وی با تاکید بر این مقوله‌ها بر این باور است که به منظور شناخت معنای متن لازم است قاعده‌ها و معنای آنها را درک کرد؛ چرا که متن بر مبنای اصولی شکل گرفته و در حقیقت نظام‌مند است، لذا می‌توان طی فرایند برش، این

اصول و به تبع آن، معنا را کشف نمود. در ادامه به معرفی و تشریح این نظام‌های سه گانه گفتمانی می‌پردازیم.

نظام گفتمانی هوشمند

نظامی مبتنی بر شناخت است و در هر ارتباط کلامی که بین فرستنده و گیرنده شکل می‌گیرد، اطلاعات فرستاده شده از مبدا به مقصد بر اساس شناخت است. (خراسانی ۵۵). در واقع می‌توان گفت در این نوع نظام، بروز و پیدایش معنا تابع اهداف از پیش تعیین شده است. به نظر گرماس، در این نوع نظام‌های شناختی روند حاکم بر متن در اکثر داستان‌ها، از یک کاستی آغاز می‌شود و به عقد قرارداد منجر می‌شود. این قرارداد می‌تواند بین یک کنش‌گر با یک عامل دیگر داستان باشد یا قراردادی باشد که کنش‌گر با خودش می‌بندد. (عباسی و یارمند ۱۵۰). این به آن معناست که کاستی موجب انگیزش کنش‌گر برای به انجام رساندن کنش اصلی داستان می‌شود تا به این طریق، کاستی موجود جبران شده و از بین برود. بعد از عقد قرارداد نوبت به آن می‌رسد که کنش‌گر توانایی‌های لازم را به منظور انجام کنش کسب کند. پس از کسب این توانش‌ها، مرحله اصلی یعنی کنش که همان فرایند انجام عملیات است شکل می‌گیرد. "کنش هم عملی است که می‌تواند ضمن تحقق برنامه‌ای موجب تغییر وضعیت شود." (شعیری از نشانه‌شناسی ۱۱). در پایان این مرحله، فعالیت ارزیابی شناختی و ارزیابی عملی آغاز می‌گردد. بدین ترتیب مراحل فرایند روایی را می‌توان به شکل زیر نشان داد: عقد قرارداد ← توانش ← کنش ← ارزیابی شناختی و عملی (شعیری مبنای ۹۱). این به آن معناست که پس از انجام کنش اصلی، این اقدام کنش‌گر مورد قضاوت قرار خواهد گرفت و ارزیابی خواهد شد، گاهی این ارزیابی عملی است و گاه شناختی. آنچه در داستان موجب ایجاد معنا می‌شود پشت سر گذاشتن همین مراحل فرایند روایی است؛ چرا که باعث تغییر وضعیت عوامل گفتمانی می‌شود. آنچه شایان ذکر است این است که همواره عقد قرارداد صریح موجب ایجاد کنش نمی‌شود، گاهی ممکن است القا و اخلاق باعث انجام کنش گردند. گونه‌های القایی عبارتند از تشویش، اغوا، تهدید و تحریک. بر این اساس، طرحواره‌ای از فرایند کنشی به صورت زیر تشکیل می‌شود: القا ← توانش ← کنش ← ارزیابی شناختی و عملی (شعیری تجزیه ۶۶).

آنچه در نظام گفتمانی هوشمند دیده می‌شود این است که کنش‌گران سیر روایی

را محقق می‌گردانند. گرماس که همواره توجهی ویژه به ساختار زبان داشته است، بر این باور است که در هر داستان با کشف انگاره‌های کنشی کنش‌گرها و ایجاد ارتباط میان این انگاره‌ها می‌توان به منطق روایی نوشتار دست پیدا کرد. این انگاره کنشی که به بررسی عملکرد کنش‌گران می‌پردازد، الگوی کنشی نام دارد. معنا و مفهوم کنش‌گر از نظر گرماس تنها شخصیت‌های داستانی یا همان بازیگران نیستند؛ گاهی این کنش‌گران ممکن است حالت انتزاعی داشته باشند مثلاً زمان، تاریخ، شرایط، حیوانات و غیره که عواملی غیربشری هستند که می‌توانند در داستان نقشی ایفا کنند. در این الگوی گفتمانی، شش عامل کنش گفتمانی وجود دارد: کنش‌گزار (عامل سببی یا بدعت‌گذار)، کنش‌پذیر، کنش‌گر، مفعول ارزشی، کنش‌یار (عامل کمکی)، ضدکنش‌گر (عامل مخرب) (عباسی و یارمند ۱۵۲). "این شش واحد با هم مناسبات نحوی و معنایی دارند. گاهی هر شش دسته در حکایتی یافت می‌شوند گاه شماری از آنان." (احمدی ۱۶۳).

کنش‌گزار به شخص یا چیزی اطلاق می‌شود که کنش‌گر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد. کنش‌گر همان فاعل یا قهرمان داستان است. کنش‌پذیر شخصی است که در اثر انجام کنش توسط کنشگر، سود و منفعتی نصیب وی می‌شود. ممکن است خود کنش‌گر، کنش‌پذیر نیز باشد؛ یعنی کنش به نفع خود کنش‌گر باشد. شیء ارزشی هدف و موضوعی است که کنش‌گر در پی آن است. کنش‌یار عاملی است که در راه رسیدن به هدف به کنش‌گر کمک می‌کند. ضدکنش‌گر عاملی است که مانع از رسیدن کنش‌گر به هدف می‌شود.

آنچه در این الگو دارای اهمیت است هدف است که در واقع نوعی ارزش محسوب می‌شود و به همین دلیل است که کنش‌گر را به تحرک و حرکت می‌دارد تا برای رسیدن به آن تلاش کند و توانش‌های لازم را کسب کرده تا قادر به محقق ساختن کنش شود. در بررسی هدف یا همان شیء ارزشی باید آن را از جنبه "مادی (فناپذیر) و معنوی (ماندگار مثل ارزش‌های علمی و اخلاقی)، واستعمالی و بنیادی سنجید" (شعیری میانی ۹۶). ارزش‌های کوچک‌تر هم ارزش‌های استعمالی‌اند که راه را برای رسیدن به ارزش‌های بنیادی هموار می‌کنند.

الف-گفتمان کنشی

نظام گفتمانی هوشمند بر سه قسم است. اولین قسم آن گفتمان کنشی نام دارد، این

گفتمان که از آن تحت عنوان گفتمان برنامه‌مدار یا رفتار ماشین نیز یاد می‌شود، و آن نوع گفتمانی است که بر اساس رابطه بین دو کنش‌گر و برنامه‌ای از قبل تعیین‌شده استوار است. "در این گفتمان یکی از دو طرف موظف به پیروی و هماهنگی خود با برنامه‌ای است که به او داده می‌شود." (شعیری از نشانه‌شناسی ۱۷). رابطه‌ای که در این نظام گفتمانی حاکم است از نوع دستوری یا تجویزی است این به آن معناست که کنش‌گر بر مبنای احساسات و عواطف و امیال شخصی خود به انجام کنش مبادرت نمی‌ورزد.

ب- گفتمان القایی

گونه دوم نظام گفتمانی هوشمند گفتمان القایی نام دارد. در این نوع گفتمان شاهد نوعی تعامل میان کنش‌گزار و کنش‌گر هستیم. "در نظام القایی هر دو طرف کنش یا برنامه در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل گرفتن آن می‌شوند؛ یکی از دو طرف باید طرف دیگر را به اجرای کنش متقاعد کند." (شعیری از نشانه‌شناسی ۱۸). در حقیقت می‌توان گفت ارتباط در این نظام به صورت موازی است. حال آنکه در نظام کنشی یا برنامه‌مدار ارتباط از بالا به پایین بود. در نظام القایی یکی از طرفین کنش با تاثیر گذاشتن بر طرف دیگر، باعث تغییر در توانش وی شده و بدین ترتیب وی را به سوی کنشی که مدنظر دارد، هدایت می‌کند. این نظام مبتنی بر باور و القا است.

ج- گفتمان مرام‌مدار

سومین گونه از نظام گفتمانی هوشمند عبارت است از گفتمان مرام‌مدار. در این نظام کنش‌گر طبق اصول اخلاقی فردی، اجتماعی یا فرهنگی، خود را ملزم می‌داند که کنش را محقق گرداند. در این نظام نیز مانند نظام القایی باور نقش مهمی دارد. "در اینجا با باوری بنیادی مواجه هستیم که در وجود کنش‌گر ریشه دوانده است و نه باوری که هر لحظه بر اساس القا تغییر می‌کند." (شعیری بررسی ۱۱۳)

۲-۱-۲ نظام گفتمانی احساسی

دومین نوع نظام گفتمانی، نظام احساسی است، در این نظام بروز معنا مبتنی بر شوش و نوع حضور بوده و بر سه قسم است: تنشی-عاطفی، حسی-ادراکی، زیبایی‌شناختی.

این نوع نظام تابع منطق و برنامه نیست." در نظام گفتمانی مبتنی بر شوش، شوش‌گر با توجه به تغییری که در احساسات او رخ می‌دهد، دست به کنش می‌زند." (خراسانی ۶۲). در این نظام، جریان‌ات حسی غالب بوده و شوش‌گر در برخورد با یک حس تغییر معنایی را تجربه می‌کند. لذا از آنجا که در این نظام ما به جای کنش، با شوش سروکار داریم، در الگوی عوامل گفتمانی نیز با شوش‌گزار، شوش‌پذیر، شوش‌گر، مفعول ارزشی، شوش‌یار و ضدشوش‌گر روبرو هستیم.

الف- گفتمان تنشی-عاطفی

قسم نخست از نظام گفتمانی احساسی، گفتمان تنشی-عاطفی نام دارد. در این گفتمان کنشی صورت نمی‌گیرد بلکه شوش‌گر تحت واکنش‌هایی قرار می‌گیرد. یعنی پایه و مبنای این نظام را شوش تشکیل می‌دهد. "در واقع نظام عاطفی در تقابل با منطق روایی و کنش‌ها قرار دارد." (خراسانی ۶۵)

ب- گفتمان حسی-ادراکی

دومین گونه از نظام گفتمانی احساسی، گفتمان حسی-ادراکی است. در این گفتمان شاهد نوعی تعامل هستیم که علی‌رغم پویایی، دارای شاخصه هم‌سوایی یا هم‌ارتباطی است. این ارتباط حسی، ارتباطی ضروری است چرا که بر اساس حضور ایجاد می‌شود. "شیوه حضور یا شیوه عملکرد هر یک از دو طرف درگیر تعامل موجب احساس در طرف دیگر می‌شود که به واکنش یا حرکت کنش‌گر می‌انجامد" (شعیری از نشانه شناسی ۲۰)

ج- گفتمان زیبایی‌شناختی

گفتمان زیبایی‌شناختی سومین گونه از نظام گفتمانی احساسی محسوب می‌شود. در این گفتمان نیز بروز معنا تابع هیچ نوع برنامه یا القایی نبوده و کاملاً جنبه پدیداری دارد. به همین سبب به جای کنش‌گر، شوش‌گر داریم. "در این رابطه، تغییر و معنا زاییده هم‌زیستی پدیداری "من" با دنیای پیرامون "من" است." (شعیری بررسی ۱۱۳).

۲-۱-۳ نظام گفتمانی رخدادی

سومین نظام گفتمانی، نظام رخدادی است که "در آن بروز معنا محصول جریانی نامنتظر از نوع حسی-ادراکی است" (شعیری از نشانه‌شناسی ۲۲). در این نظام ما با فرآیندی پویا که حاصل ارتباط میان کنش‌گرها باشد روبرو نیستیم؛ حتی می‌توان گفت اصلا کنش وجود ندارد، بلکه احساس و ادراک حاکم است. این نظام نیز دارای سه گونه است که عبارتند از: تقدیر و اقبال، مشیت الهی و تکانه یا تصادف غیرمنتظره.

در این وضعیت دو حالت را می‌توان متصور شد؛ اول آنکه منبع کنش نامشخص باشد مانند اقبال و تصادف غیرمنتظره، در این حالت می‌گوییم کنش مبتنی بر ذات است. دوم آنکه منبع کنش مشخص باشد؛ مانند مشیت الهی، که در این حالت با کنش اسطوره‌ای مواجهیم یعنی کنش تابع حضور قدرتی مطلق است که می‌توان آن را ابرحضور نامید. "باید توجه داشت که چنین نظامی خود مستقیم تولید ارزش نمی‌کند؛ بلکه کنشی می‌آفریند که ضامن شکل‌گیری ارزش هاست. پس نظامی فراارزشی است." (شعیری بررسی ۱۱۵-۱۱۶)

۳. تحلیل داستان "و اگر حقیقت داشت" بر اساس نظام‌های گفتمانی

وضعیت ابتدایی در تابستان ۱۹۹۶ با توصیف آپارتمان لورن در بالاترین طبقه ساختمانی در سان فرانسیسکو شروع می‌شود و سپس مطلع می‌شویم که لورن در تعطیلات آخر هفته قصد دارد به دعوت دوستانش به کارمل سفر کند. در راه همین سفر است که لورن دچار سانحه رانندگی شده و به کما می‌رود. شش ماه بعد یعنی در زمستان ۱۹۹۶ آرتور که به تازگی در آپارتمان لورن ساکن شده، در کمد حمام آپارتمانش با شیخ لورن روبرو می‌شود و این نقطه آغازین ورود آرتور به ماجرای غیرقابل باور است. آن دو ماه‌ها با هم زندگی می‌کنند و سخت دلباخته هم می‌شوند. بخش اصلی داستان که منجر به کنش اصلی می‌شود مربوط به زمانی است که لورن به آرتور خبر می‌دهد که پزشکان از بازگشت لورن به زندگی ناامید شده‌اند و مادرش راضی به قطع دستگاه‌های کمکی پزشکی شده است؛ "امروز صبح به بیمارستان رفتم. مادرم آنجا بود. او را به انجام اتانازی متقاعد کرده‌اند" (لوی ۱۲۳). تنها درخواستی که مادر لورن داشت این بود که چهار روز دیگر صبر کنند تا او مطمئن شود.

۳-۱ نظام گفتمانی کنشی

کنش اصلی داستان که نجات جان لورن توسط آرتور است در عبارت "از این وضع

نجات می‌دهم. اگر می‌بایست می‌مردی، تا حالا مرده بودی، و قرعه به نام من خورده تا کمکت کنم (لوی ۱۰۷) که آرتور خطاب به شبخ لورن می‌گوید، بیان می‌شود. کنش‌گر اصلی داستان آرتور است که با نوعی نقصان روبرو است. این نقصان مربوط به اعتقاد وی به خدا و امور ماورایی است. طی مکالمه‌ای که بین آرتور و شبخ لورن صورت گرفته می‌بینیم که شبخ لورن خطاب به آرتور می‌گوید:

شما که به خدا اعتقاد ندارید. پشت تلفن درباره یک قرارداد به شریکتان گفتید:
"پل! اینقدر خدا خدا نکن، اگر در این کار موفق شده‌ایم این دلیلش اینست که شایستگی‌اش را داشتیم و اگر شکست بخوریم باید نتیجه‌گیری درست کنیم و در پی سبب و علتش باشیم" (لوی ۵۶-۵۷)

از سوی دیگر عشق حقیقی نیز در زندگی آرتور وجود ندارد. عوامل کنشی در این داستان طی فرایند تحولی به دنبال جبران و رفع این نقصان هستند. آنها می‌خواهند با ایجاد تغییر، معنا را پدید آورند. به دیگر بیان، با فعل مؤثر "خواستن" و "بایستن" سروکار داریم. چون کنش‌گر هم تمایل به انجام کنش دارد و هم ضرورت آن را درک کرده است. در حقیقت می‌توان گفت "خواستن" کنش‌گر با "توانش" او گره خورده است و نوعی "بایستن" به وجود آورده که حرکت کنش‌گر را رقم می‌زند. لذا آرتور سعی می‌کند "توانش" لازم را برای کنش موردنظر به دست آورد. در این داستان کنش‌گزار، احساسات و وجدان و انسانیت آرتور است که وی را ترغیب به نجات جان لورن و ممانعت از مرگ وی می‌کند. در اینجا ما با گفتمانی کنشی (هوشمند) روبرو هستیم که کنش‌گزار و کنش‌گر در آن نقش دارند. بنابراین قراردادی بین آنها بسته می‌شود و طی آن کنش‌گر باید مانع از مرگ لورن شود. در این داستان شاهد کنش‌گزار غیرانسانی هستیم؛ یعنی علاقه قلبی آرتور به شبخ لورن و نیز احساسات انسان‌دوستانه او که وی را به سمت انجام کنش سوق می‌دهند.

آرتور در ابتدا سعی می‌کند با طرح نقشه‌ای با مادر لورن صحبت کرده و او را از تصمیمی که گرفته منصرف کند اما موفق نمی‌شود. سپس تصمیم می‌گیرد بدن لورن را از بیمارستان برآورد و خود از او نگهداری کند. درست است که آرتور توانش روحی و جسمی دارد ولیکن برای انجام کنش باید توانش‌های دیگری نیز کسب کند؛ مانند اطلاعات پزشکی در مورد وضعیت جسمی لورن و نحوه مراقبت از او در این وضعیت. همچنین باید تجهیزات لازم را برای تحقق کنش موردنظر به دست آورد؛ از جمله آمبولانس و

جعل سربرگ‌های ترخیص و انتقال و .. بیمارستان و روپوش پزشکی. پاول و شبیح لورن در این داستان نقش کنش‌یار را دارند. پاول در تهیه آمبولانس به آرتور کمک می‌کند بدین ترتیب که یک آمبولانس قدیمی که در گاراژ ناپدری پاول موجود بود را برمی‌دارند. شبیح لورن نیز با ارائه اطلاعات پزشکی و راهنمایی آرتور در مورد محل نگهداری سربرگ‌ها و روپوش‌های بیمارستان به آرتور کمک می‌کند. به این ترتیب، آمبولانس و روپوش پزشکی و سربرگ‌های جعلی بستری و ترخیص و .. که ابزار اصلی کنش هستند فراهم می‌شود. به این ترتیب توانش لازم حاصل می‌شود و آرتور از مرحله اول فرایند تحولی که "آزمون آماده سازی" است، می‌گذرد.

حال باید به مرحله اصلی فرآیند روایی که همان کنش است، برسیم. کنش‌یارها و نیروهای موافق کنش‌گر را به سمت انجام کنش اصلی سوق می‌دهند. کنش‌گر سختی‌های بسیار و خطرناک را با کمترین امکانات پشت سر می‌گذارد. در واقع آرتور خود را به عنوان پزشکی به نام دکتر برانسویک جا می‌زند که آمده تا بیمار خود را به کلی نیک دیگری منتقل کند، در همین راستا مدارکی که با مهارت تمام جعل کرده را در اختیار پرستار بیمارستان قرار می‌دهد. بازدارنده‌ها و نیروهای مخالف در این مرحله بسیارند؛ از جمله پرستارها و کارآموزی که از آرتور برای مداوای بیمار دیابتی که دچار اختلال ضربان قلب شده کمک می‌خواهد. اما از آنجا که کنش‌گر به باور "خواستن" و "توانستن" رسیده است و بر اساس "باور" چنین کنشی را شروع کرده است، تبدیل به "عامل کنشی" شده و از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل می‌گردد. آرتور موفق می‌شود بدن لورن را با آمبولانس از بیمارستان خارج کند و به خانه‌ای در کارمل که پس از مرگ مادرش به او ارث رسیده برود. در اینجا کنش اصلی آرتور انجام می‌شود و هدف فرایند تحقق می‌پذیرد؛ ظاهراً آزمون اصلی فرایند به اتمام می‌رسد اما به تبع آن مسئولین بیمارستان و مادر لورن از دزدیده شدن بدن لورن آگاه می‌شوند و فرایند دیگری شکل می‌گیرد که عبارت است از پیگیری پلیس و دنبال کردن آثار و نشانه‌ها برای پیدا کردن سارق و بازگرداندن بدن لورن به بیمارستان. در این مسیر ضدکنش‌گرها به مراتب بیشتر از کنش‌یارها هستند. بازرس پیلگز و دستیارش ناتالیا مهم‌ترین ضدکنش‌گران هستند.

۳-۲ نظام گفتمانی مرام‌مدار

یکی دیگر از نظام‌های گفتمانی که در این داستان به چشم می‌خورد، گفتمان اتیک یا

گفتمان اخلاقی و مرام‌مدار است. "یکی از ویژگی‌های مهم رابطه دو سطح زبانی ویژگی اتیک آن است که بر اساس آن روابط بین کنش‌گران تنظیم می‌شود." (شعیری از نشانه‌شناسی ۴۷). مسئله اتیک در مورد انسانی متعهد به کنش مطرح می‌شود که کنش وی صرفاً دارای آثاری باشد که هم خود او، هم کنش و هم اهداف او را پشت سر گذاشته و صرفاً روی ایده‌آل دیگری متمرکز گردد، یعنی جریانی تعمیم‌پذیر را به وجود آورد. اتیک که همان از خود گذشتن و دیگری را در مرکز حضور و معنا قرار دادن است، سبب می‌شود تا کنش، معنا و باوری پیدا کند که دیگری همواره در چشم انداز آن قرار دارد. هر کارکرد، کنش و هر نگرشی که پای دیگری را به صحنه باز کند و دیگری را در مرکز توجه قرار دهد، کارکردی اتیک است. "کنش‌گری که برای دیگری از منافع خود می‌گذرد و یا حتی جان خود را به خطر می‌اندازد، دارای ویژگی سلوکی مرامی است." (شعیری از نشانه‌شناسی ۴۸). برای مثال به گفتگوی ذهنی بازرس پیلگز در زمان مکالمه با آرتور اشاره می‌کنیم:

[بازرس] او را سالم، باشعور، با فرهنگ، و دوست داشتنی می‌یافت؛ پس چرا خطر احمقانه ربودن بیماری از بیمارستان را به جان خریده؟ (لوی ۲۶۶)

بدین ترتیب آنچه باعث شکل‌گیری چنین کارکردی می‌شود اخلاق فردی، فرهنگی، اجتماعی و روحیه همبستگی در کنش‌گر است. همه معیارهای مطرح شده در این نوع گفتمان، در داستان "و اگر حقیقت داشت" به وضوح موجود است. آرتور انسانی متعهد به کنش است. بر اساس اخلاق اجتماعی فرهنگی یا وظیفه اخلاقی مرامی به کنش رو می‌آورد. چنانکه آرتور در توضیح علت کنش خود به شبیح لورن می‌گوید:

برای اینکه اگر دست روی دست بگذاریم، تو از دست می‌روی. این طور نیست؟ فقط چهار روز وقت داریم لورن. [.] باید کمک کنی، و قتم را هدر نمی‌دهم. موضوع سر مرگ و زندگی توست. (لوی ۱۳۸-۱۳۹)

با این حال عشق و علاقه ای که به لورن پیدا کرده نیز موتور محرک دیگری است که عوامل مذکور را تقویت کرده و وی را در تصمیمش برای انجام کنش مصمم‌تر می‌سازد. او با وجود آگاهی از تبعات کاری که انجام می‌دهد، باز هم با عزم راسخ به دنبال نجات جان لورن است. با هیچ گفتمانی جز گفتمان‌های مرامی و اخلاق‌مدار نمی‌توان چنین

رفتارهایی را که از باور افراد سرچشمه می‌گیرد، توجیه کرد.

۳-۲-۱ ارزش و فرارزش در گفتمان مرام مدار "و اگر حقیقت داشت"

نشانه معناشناسی از دیدگاه مرامی اخلاقی، زبان شناختی و مادی به ارزش می‌پردازد. "از دید مرامی اخلاقی به مثابه گونه‌ای می‌نگرد که غایت اخلاقی، انسانی و زیبایی شناختی دارد" (شعیری از نشانه شناسی ۶۱). "این غایت اخلاقی، روحانی و زیبایی شناختی، همان چیزی است که کنش‌گر به نام آن زندگی خود را به خطر می‌اندازد" (شعیری روش ۱۲۱). از سوی دیگر هدف برنامه‌های روایی دستیابی به ارزش است. نجات جان یک انسان ارزش و غایت اخلاقی است که به خاطر آن آرتور به عنوان کنش‌گر زندگی و آینده خود را به خطر می‌اندازد.

همان طور که پیش از این اشاره شد، آرتور توانش لازم را جهت انجام کنش کسب کرد و موفق شد کنش را به انجام برساند. یکی از نکته‌های مهم که لازم است به آن توجه داشت این است که ارزش برای رسیدن به فرارزش است. فرارزش هم "ارزشی است که شرایط بروز و ظهور ارزش‌های دیگر را تعیین می‌کند. به همین دلیل، فرارزش پیش زمینه‌ای است که ارزش‌ها بتوانند در سایه آن به اثبات برسند" (شعیری از نشانه شناسی ۶۱). به این ترتیب "انسانیت" فرارزشی است که فرایند کنش را تعیین می‌کند و تمام اقدامات کنش‌گر در راستای حفظ آن صورت می‌پذیرد.

۳-۲-۳ نظام گفتمانی تنشی-عاطفی

پیلگز با دنبال کردن شواهد موفق به پیدا کردن آرتور می‌شود اما چون حکم تفتیش منزل او را در کارمل ندارد، نمی‌تواند ادعای خود را اثبات کند. به همین دلیل از در دوستی وارد شده و به عنوان خریدار ملک، به خانه آرتور می‌رود. شبخ لورن که نمی‌خواهد آرتور بیش از این به در دسر بیفتد از او می‌خواهد با پلیس همکاری کند اما آرتور نمی‌پذیرد. در اینجا با نوعی دیگر از گفتمان یعنی گفتمان احساسی مواجهیم، زیرا منطق و برنامه در این نظام نقشی ندارد. در اینجا شوش‌گر با توجه به تغییری که در احساسات او رخ می‌دهد دست به اقدام می‌زند. شوش‌گر در اینجا شبخ لورن است که در اتاق را مقابل بازرس باز می‌کند تا بازرس بدن او را روی تخت ببیند. این گفتمان احساسی از نوع تنشی-عاطفی است. در واقع در این بخش از داستان با فضای تنشی

رو به رو می‌شویم که به وجود آورنده جریان‌های حسی به نام پس‌تئیدگی است. این جریان که نوعی غایب‌سازی حاضر است، او را از حال دور کرده و به آینده پیوند می‌دهد. شبیح لورن از آینده آرتور بیم دارد؛ از اینکه آرتور به جرم دزدیدن جسد او محاکمه شود و به زندان بیفتد و آینده‌اش تباہ شود. از طرفی شبیح لورن که به آرتور وابستگی عاطفی پیدا کرده، میل به ادامه مسیر دارد. در این فرآیند گونه‌های عاطفی ترس و همچنین اشتیاق که به ترتیب از پس‌تئیدگی و پیش‌تئیدگی حاصل می‌شود، باعث شکل‌گیری فعالیتی ارزشی می‌گردد؛ شوش‌گر یعنی شبیح لورن دچار دوگانگی می‌شود؛ هم میل به مقاومت دارد و هم به دنبال پایان دادن به ماجرا و نجات آرتور از مهلکه است. به همین خاطر این دو گونه، شوش عاطفی کنش‌زا هستند. بازرس که پس از شنیدن داستان از زبان آرتور آنچه را شنیده، باور می‌کند، از سوی دیگر پس از تجارب بسیار و بررسی پرونده‌های فراوان، خوب می‌داند که آرتور یک مجرم تبه‌کار نیست، به آرتور قول می‌دهد بدن لورن را به بیمارستان برگرداند بدون اینکه آرتور را به عنوان مجرم دستگیر کند.

۳-۴ نظام گفتمانی رخدادی (مشیت الهی)

آرتور سه ماه دیگر نیز با شبیح لورن زندگی می‌کند و خوشحال است که تیم پزشکی از قطع کردن دستگاه‌های کنترل‌کننده‌های حیات منصرف شده‌اند. تا این که یک روز صبح شبیح لورن ناپدید می‌شود و آرتور به گمان این که لورن از دنیا رفته است روزها در پریشان‌حالی و آشفتگی روزگار می‌گذراند. اما در ادامه متوجه می‌شود که لورن به زندگی برگشته است. در این قسمت وارد گفتمان رخدادی می‌شویم؛ زیرا بروز معنا تابع برنامه از قبل تعیین شده نیست؛ بلکه محصول جریانی نامنتظر است که در آن کنش‌گرها با هم در ارتباط نیستند؛ حتی کنش وجود ندارد؛ با ابرکنش روبرو هستیم؛ زیرا منبع کنش مشخص است: مشیت الهی. پس کنش اسطوره‌ای است، یعنی متکی بر حضور قدرتی مطلق است که می‌توان آن را ابرحضور نامید. این ابرحضور منشأ اصلی همه توانش‌ها و کنش‌ها به شمار می‌رود و قادر است ساختار تمام گفتمان‌ها را بر هم زند. در حالی که بر اساس اصول علمی و پزشکی امیدی به برگشتن لورن به زندگی وجود ندارد، لورن از وضعیت کمای عمیق خارج می‌شود. در اینجا هدفی که به طور ناخودآگاه شکل گرفته، حاصل می‌شود.

وقتی آرتور به مدد پاول و بازرس پیلگاز از زنده بودن لورن مطلع می‌شود، به

بیمارستان می‌رود و در آنجا با مادر لورن مواجه می‌شود که در جریان ماجرا قرار گرفته است. در این مرحله کنش‌گر وارد مرحله سوم فرآیند تحولی کلام، یعنی آزمون سرفرازی می‌شود. در این مرحله ارزیابی و قضاوت صورت می‌گیرد و کنش‌گر به عنوان قهرمان بازشناخته می‌شود. قضاوت بر دو قسم است؛ شناختی و عملی. مادر لورن خطاب به آرتور می‌گوید: "خیلی به شما مدیونم و هرگز نخواهم توانست جبران کنم" (لوی ۲۹۷).

در پایان داستان با صحنه‌ای عاطفی مواجه هستیم که آرتور کنار تخت لورن که به تازگی اندکی قدرت تکلم خود را بازیافته نشسته است، اما لورن آرتور را نمی‌شناسد. طبق فرایند نشانه معناشناسی روایی، با بازگشت لورن به زندگی و رفتن آرتور به بیمارستان برای دیدن او، داستان به پایان می‌رسد زیرا هر چهار مرحله فرآیند انجام شده است، یعنی: عقد قرارداد ← توانش ← کنش ← ارزیابی.

نتیجه گیری

مطالعه نشانه معناشناسی رمان "و اگر حقیقت داشت" نشان می‌دهد که گفتمان غالب داستان، هوشمند (کنشی) است؛ زیرا معنا تابع برنامه‌ریزی و هدف از پیش تعیین شده است. عوامل کنشی تلاش می‌کنند معنای نامطلوب را به معنای مطلوب و کامل تغییر دهند. در این نوع گفتمان، حرکت و کنش که نشانه پویایی و تحرک شخصیت هاست اهمیت دارد.

فرایند روایی تغییر معنا شامل مراحل عقد قرارداد، توانش، کنش و ارزیابی شناختی و عملی در داستان کاملاً مشهود است. آرتور، کنش‌گر اصلی، تابع برنامه است و توانش‌هایی که کسب می‌کند موتور اصلی کنش او را به وجود می‌آورد. کنش‌گر با کمک کنش‌یارها بر نیروهای مخالف پیروز می‌شود و کنش را انجام می‌دهد و به ترتیب مراحل آماده‌سازی و آزمون اصلی را پشت سر می‌گذارد و به آزمون سرفرازی می‌رسد. در این مرحله به پایان فرایند روایی کلام (ارزیابی) می‌رسد. قضاوت مادر لورن نشان می‌دهد که کنش‌گر پیروز شده و به ارزش دست یافته‌است. این ارزش که ارزشی اخلاقی است، برای رسیدن به فراارزشی به نام "انسانیت" است که این کنش را رقم زده‌است. در نتیجه می‌توان گفت که روند شکل‌گیری ارزش به گونه‌ای است که گفتمان اخلاق محور می‌شود.

البته در این داستان با گفتمان احساسی نیز روبرو هستیم و شاهد گفتمان رخدادی نیز هستیم؛ زیرا در بازگشت لورن به زندگی بروز معنا محصول جریانی نامنتظر است و منبع آن هم مشخص است: مشیت الهی. پس کنش اسطوره‌ای و متکی بر حضور قدرتی مطلق به نام ابرحضور است.

منابع

- احمدی، بابک. ساختار و تأویل متن. چاپ نخست. تهران: مرکز، ۱۳۸۸.
- اخلاقی، اکبر. تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار. چاپ نخست. تهران: مرکز، ۱۳۷۶.
- السیسور، ت. ا. پوپ. مروری بر مطالعات نشانه‌شناختی سینما. فرهاد ساسانی. چاپ نخست. تهران: سوره مهر، ۱۳۸۳.
- بابک معین، مرتضی. "سیر زایشی معنا". مقالات اولین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر. چاپ نخست. تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳: از صفحه ۱۱۳-۱۲۸.
- خدیش، پگاه. ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. چاپ نخست. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- خراسانی، فهیمه. بررسی ساختار روایی داستان سیاوش بر پایه نظریه نشانه معناسناسی روایی گرمس. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده علوم انسانی. ۱۳۸۹.
- شعیری، حمیدرضا. مبانی معناسناسی نوین. چاپ نخست. تهران: سمت، ۱۳۸۱.
- شعیری، حمیدرضا. تجزیه و تحلیل نشانه معناساختی گفتمان. چاپ نخست. تهران: سمت، ۱۳۸۵.
- شعیری، حمیدرضا. "بررسی انواع نظام‌های گفتمانی از دیدگاه نشانه معناسناسی". هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶: از صفحه ۱۱۹-۱۰۶.
- شعیری، حمیدرضا. "روش مطالعه گفته‌ای و گفتمانی در حوزه نشانه معناسناسی". مقالات سومین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر. چاپ نخست. تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷: از صفحه ۳۳-۵۱.
- شعیری، حمیدرضا. "از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه معناسناسی گفتمانی". نقد ادبی. شماره ۸، ۱۳۸۸: از صفحه ۳۳ تا ۵۱.
- عباسی، علی و هانیه یارمند. "عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه معناساختی ماهی سیاه کوچولو". پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. شماره ۳، ۱۳۹۰: از صفحه ۱۴۷ تا ۱۷۱.
- گرمس، آلژیرداس ژولین. نقصان معنا. ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری. چاپ نخست. تهران: علم، ۱۳۸۹.

- لاج، دیوید. "درآمدی بر دستور زبان داستان". ترجمه ابوالفضل حری. ادبیات داستانی. شماره ۹۴ و ۹۵. تهران: نشر سوره مهر، ۱۳۸۴: از صفحه ۲۲ تا ۲۷.
- لجت، جان. پنجاه متفکر بزرگ معاصر، از ساختارگرایی تا پسامدرنیته. محسن حکیمی. چاپ دوم. تهران: خجسته، ۱۳۷۸.
- لوی، مارک. و اگر حقیقت داشت. الهام دارچینیان، چاپ نخست. تهران: نشر علم، ۱۳۸۵.